

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه چهارم:

این مقدمه رابعه در کلام مرحوم نائینی در اجود التقريرات (ج 2، ص 73-66) هست؛ مرحوم نائینی فرمودند که این مقدمه اهم مقدمات است و اساس مساله ترتب و نظریه ترتب بر این مقدمه استوار است. اجمالا در این مقدمه مرحوم نائینی دو نوع اطلاق و تقييد را تعريف مي کنند مي فرمايند ما يك اطلاق و تقييد لحاظي داريم و يك اطلاق و تقييد ذاتي و ملاکي داريم، آنوقت احکامي که ما داریم از سه حال خارج نیست:

(صورت اول) یا در آنها اطلاق و تقييد لحاظي وجود دارد، (صورت دوم) یا در آنها اطلاق و تقييد ذاتي و ملاکي وجود دارد، (صورت سوم) و یا اینکه هم اطلاق لحاظي و تقييد لحاظي و هم اطلاق و تقييد ذاتي هر دو در مورد آن حکم محال و ممتنع است.

و بعد از اینکه این اقسام ثلاثه را بيان مي کنند و توضيح مي دهند مي آیند فرق بين اينها را كاملا روشن و تنقيح مي کنند و بعد نسبت به ما نحن فيه نتیجه گیری مي کنند و نتیجه ای که مي خواهند بگیرند همین است که ما در اینجا که يك امر به اهم داريم و يك امر به مهم و امر به مهم در رتبه امر به اهم نیست و در طول او قرار دارد و در نتیجه اگر این دو تا خطاب در عرض یکدیگر نباشند مي شود مساله ترتب و خطاب ترتبي. این اجمال این مقدمه.

سپس مي فرمايند که ما وقتي که يك حکمي را مي گوييم وجود دارد و ثبوت دارد (که از تعبير این وجود و ثبوت در این کتاب اجود التقريرات تعبير به انحفاظ شده)، این حکم ثبوتش و وجودش در رابطه با يك قيدي از يکي از این حالات ثلاثه خارج نیست اگر آن قيد از انقسامات اوليه باشد این حکم نسبت به آن قيد یا به نحو مطلق لحاظ مي شود یا به نحو مقيد لحاظ مي شود.

انقسامات اوليه را این طور تعريف مي کنند. آن قيود و اقسامي که متفرع بر ثبوت حکم نیست، مولا قبل از آني که حکمي را صادر کند، قبل از صدور و ثبوت حکم از مولا این اقسام معنا دارد و قابل تصوير است. مولا مي خواهد بگويد يك عالمي را اکرام بکن، خوب این قبل از آني که وجوب اکرام را انشاء کند، خود مولا لحاظ مي کند که آیا این عالم مطلقا متعلق براي وجوب اکرام قرار بگیرد، یا اینکه نه این عالم در صورتیکه عادل باشد متعلق براي وجوب اکرام قرار بگیرد.

قبل از انشاء حکم و قبل از ثبوت حکم، تقسيم عالم به عالم عادل و غير عادل معنا دارد و این عالم مي شود مطلق لحاظ بشود و مي شود مقيد لحاظ بشود. این را يعني اگر يك حکمي نسبت به يك قيدي که آن قيد از انقسامات اوليه است، يعني قبل از آني که حکم ثابت باشد، این قيد معنا دارد. انقسام اولي يعني این قيد متفرع بر ثبوت حکم نیست. چنين اطلاق و تقييدي را از آن تعبير مي کنند به اطلاق لحاظي یا تقييد لحاظي. چرا به آن مي گویند لحاظي؟

چون مولا قبل از آني که وجوب اکرام را بياورد متعلق را که عالم است یا لحاظ مي کند به نحو مطلق مي گوید مطلق عالم را من مي خواهم این آقا و این مامور اکرام بکنند. یا لحاظ مي کند به نحو مقيد مي گوید عالم عادل را مي خواهم متعلق وجوب اکرام قرار بدهم. این قسم اول.

در قسم دوم که از آن تعبیر می فرمایند به اطلاق و تقييد ذاتي یا ملاکي مورد این صورت دوم نسبت به قيود و تقسیماتي است که عنوان تقسیم ثانوي را دارد انقسامات ثانويه يعني انقساماتي که متفرع بر ثبوت حکم است. اگر حکم نیاید آن انقسام و آن اقسام معنا ندارد.

مثلا این که انسان عالم به حکم باشد یا جاهل به حکم باشد، تقسیم حکم به اینکه این حکم یا معلوم است یا مجهول این از انقسامات ثانويه است، يعني تا حکم نیاید علم به حکم یا جهل به آن حکم معنا ندارد. ثانويه به آن می گویند يعني چون متفرع بر ثبوت حکم است، باید اول حکم بیاید تا این معنا داشته باشد.

آنوقت در انقسامات ثانويه در جاي خودش ثابت شده که آن قيود و تقسیماتي که مربوط به تقسیمات ثانويه است، اخذش در متعلق محال است. مولا نمی تواند بفرماید **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** ان کنتم تعلمون؛ اگر علم به وجوب صلاة دارید. مقید به علم نمی تواند بکند. برای اینکه دور لازم می آید.

برای اینکه هر حکمي فرع وجود متعلق خودش هست. هر حکمي متاخر از متعلق خودش هست، اگر ما بیاییم علم به حکم را در متعلق قرار بدهیم، باید قبل از این علم، حکم باشد تا انسان نسبت به او علم پیدا بکند. لذا دور لازم می آید. همان دوري که در مساله معروف اخذ قصد الامر در متعلق مثل مرحوم شيخ انصاري و من تبع شيخ ادعا فرمودند.

لذا اینجا هم همین طور است. تقسیمات ثانويه که یکیش همین قصد امر و عدم قصد امر است و دیگری هم علم و جهل است. مولا نمی تواند علم به آن حکم را در متعلق آن حکم اخذ کند، آنوقت از آن طرف گاهی غرض مولا مطلق است مولا می خواهد بگوید این وجوب صلاه مطلق است، چه کسی عالم به او باشد چه نباشد.

گاهی اوقات هم غرض مولا مقید به فرض علم است، مثلا ببینید در باب جهر و اخفات، مولا وجوب جهر در نمازهاي جهري، وجوب اخفات در نمازهاي اخفاتي را آورده، اما غرض مولا در فرض علم است. اما آنجایی که کسی جاهل باشد آنجا وجوبي بر ذمه او نیست.

خوب اینجا مولا چه کار باید بکند؟ ما می گوئیم در خود دلیل مساله علم و جهر را نمی تواند اخذ بکند برای اینکه دور لازم می آید، از آنطرف غرض مولا در بعضي موارد به اطلاق است، يعني می خواهد بفرماید فرقي بين علم و جهل وجود ندارد. نماز واجب است چه عالم باشد چه جاهل، حج واجب است چه عالم باشید چه جاهل. گاهی اوقات غرض مولا مقید است، اینجا می فرماید مرحوم نائيني برای بيان غرض خودش در يك دليل دوم که اسم آن دليل دوم را می گذارد دليل خارجي یا متمم جعل، در آن متمم جعل می آید این غرض خودش را بیان می کند. می گوید آن وجوب صلاتي که در **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** من گفتم آن مطلق است.

«الاحكام مشرکته بين العالم والجاهل»؛ در جهر و اخفات می آید می گوید آن وجوب جهر یا اخفات مقید به علم است، اما کسی که جاهل است بر او وجوبي در کار نیست. غرض خودش را می آید - يعني غرضش که یا به نحو اطلاق است یا به نحو تقييد - این را می آید در يك دليل جداگانه که اسمش را می گذاریم دليل خارجي يعني خارج از آن دليل اول و اسمش را می گذارند متمم جعل.

جعل خود **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** است این دليل که می گوید این **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** فرقي بين علم و جهل در آن نیست میشود متمم برای جعل. آنوقت می فرمایند که در اینگونه انقسامات اطلاق و تقييد لحاظي امکان ندارد مولا نمی تواند قبل از حکم بیاید لحاظ بکند علم به حکم را هنوز حکمي نیامده مولا نمی تواند قبل از حکم بیاید حکم را به نحو مطلق لحاظ بکند لذا می فرمایند در اینجا يعني در این انقسامات ثانويه ما اطلاق و تقييد لحاظي نداریم. اسمش را می گذارند اطلاق و تقييد ذاتي یا ملاکي، ملاکي يعني اینکه غرض مولا یا به نحو مطلق است ملاکي که در این وجوب صلاه است یا به نحو مطلق است یا به نحو مقید تعبیر دیگری هم که دارند این است که می فرمایند اینجا اطلاق یا تقييد از راه نتیجه الاطلاق یا نتیجه التقييد ثابت می شود می گوئیم گاهی اطلاق

از راه دلیل ثابت است خود دلیل مطلق است اعتق رقبه اطلاق دارد چه رقبه کافره چه رقبه مومنه اطلاق و تقییدی که از خود دلیل استفاده می شود به آن می گویند اطلاق و تقیید لحاظی همان بود که در انقسامات اولیه مطرح فرمودند. اما گاهی اوقات اطلاق را داریم.

می گوئیم آقا **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** اطلاق دارد چه صلاه چه عالم باشی چه نباشی. اما این اطلاق را از راه خود دلیل استفاده نمی توانیم بکنیم؛ چون گفتیم دلیل قابلیت اینکه متعلقش مطلق باشد یا مقید قابلیت این را ندارد بلکه اطلاق از راه نتیجه اطلاق است، یعنی دلیل دیگر که عنوان متمم جعل دارد، عنوان مکمل جعل را دارد، آن دلیل دیگر مفادش مفاد اطلاق است، دلیل دیگر مفادش مفاد تقییدی است، لذا از او تعبیر می کنند به نتیجه اطلاق یا نتیجه التقیید.

گاهی اوقات ممکن است سوال کنند فرق بین اطلاق و نتیجه اطلاق چیست؟ فرق بین تقیید و نتیجه التقیید چیست؟ اطلاق و تقیید خودش عنوان لحاظی را دارد اما نتیجه اطلاق یا نتیجه التقیید که از راه دلیل دیگر استفاده می شود به عنوان اطلاق و تقیید ذاتی یا اطلاق و تقیید ملاکی را دارد. (عرض می کنم که این قسمت دوم است). پس ببینید در قسمت اول اطلاق و تقیید لحاظی شد در قسمت دوم اطلاق و تقیید ذاتی یا ملاکی شد.

آنوقت مرحوم نائینی می فرماید يك قسم سومی داریم این قسم سوم هم اطلاق و تقیید لحاظی در آن محال است هم اطلاق و تقیید ذاتی در آن محال است. هر دو قسم در آن محال است و آن قسم سوم آنجایی است که حکم انحفاظ دارد باز تعبیر به انحفاظ، انحفاظ عبارت اخیری همان ثبوت یا وجود است.

منتهی به ذاته انحفاظ دارد یعنی خود حکم اقتضای وجود خودش را ذاتا دارد و نسبت به آن تقدیری که الان ما می خواهیم این حکم را نسبت به او بگیریم ذاتا اقتضا دارد ثبوت خودش را علی فرض آن تقدیر، یا علی فرض رفع آن تقدیر، که این تردید به خاطر انواع احکام است.

در احکام واجب حکم اقتضای انحفاظ و ثبوت خودش را دارد، علی تقدیر وجود متعلق و اقتضای هدم ترك را دارد یعنی ترك متعلق. خود حکم می گوید ترك متعلق باید منهدم بشود. در تحریمی به عکس است که حالا توضیح می دهیم.

مثالی که برای این قسم سوم مرحوم نائینی زده همین مثال اطاعت حکم و عصیان حکم است می فرماید: خود حکم نسبت به اطاعت یا عصیان ما نمی توانیم بگوئیم اطلاق و تقیید لحاظی دارد، چرا می فرماید: اما استحاله تقیید لحاظی؛ تقیید لحاظش این است که بیاایم بگوئیم مولا می گوید من وجوب صلاه را مقید به امتثال می آورم، خوب این تحصیل حاصل می شود که.

اگر بگوئیم من وجوب صلاه را در حالیکه امتثال هست قرار می دهم و ثابت می دانم این می شود تحصیل حاصل اگر بخواهد مقید به عدمش بکند که طلب ضدین می شود، بگوئیم وجوب صلاه را مقید به اینکه الان در حین جعل صلاه نباشد. خوب این هم می شود طلب ضدین.

آنوقت اگر تقیید لحاظی در يك موردی محال شد، اطلاق هم محال است. البته این روی مبنای نائینی است که اطلاق و تقیید را عدم و ملکه می داند و اذا استحالة التقیید استحالة اطلاق.

روی مبنای کسانی که تقابل بین اطلاق و تقیید را عدم و ملکه می دانند می گویند اطلاق، یعنی عدم تقیید در موردی که تقیید ممکن باشد اگر در يك جا تقیید محال شد اطلاق هم محال است. الان اثبات کردند تقیید لحاظی محال است. نه می تواند مقید کند به امتثال نه می تواند مقید کند به عصیان، يك فرضش تحصیل حاصل است يك فرضش هم طلب جمع بین ضدین است، اطلاق لحاظی هم محال می شود و باز همین دلیل را آوردند برای استحاله اطلاق و تقیید ذاتی، یعنی آمدند در باب اطلاق و تقیید ذاتی هم فرمودند آنجا هم یا تحصیل حاصل می شود یا جمع بین ضدین می شود.

یعنی وقتی ما در متمم جعل که در متمم جعل می خواهد بیاایم بگوئیم آن حکم اولی مقید یا به امتثال است یا عصیان اگر مقیدش

کند با متمم جعل به امتثال، باز تحصیل حاصل است، مقید کند به عصیان می شود جمع بین ضدین.

پس در این قسم سوم چي بگوئیم ما؟ ما نمی توانیم بگوئیم که «الحکم اما ان یمتثل و اما ان یُعصی تقسیم نکنیم. ما آیا نمی توانیم بگوئیم مکلف تقسیم می شود به مکلف ممتثل و مکلف عاصی؟

مرحوم نائینی می فرمایند که اینجا خود حکم بذاته اقتضای ثبوت و وجود را دارد، هم در فرض اطاعت هم در فرض عصیان. حکم مقید به اطاعت نیست، حکم مقید به عصیان نیست. در فرض اطاعت، حکم خودش ذاتا اقتضای وجود و ثبوت را دارد. در فرض عصیان هم همین طور.

آن وقت يك تشبیهی کردند این قسم سوم را به بحث ماهیت و وجود. ما گاهی اوقات می گوئیم الانسان موجود خوب این انسان ماهیت انسان است، دیگر می گوئیم ماهیت انسان موجود است. خوب این ماهیتی را که ما موضوع قرار دادیم برای این محمول، از شما سوال می کنیم آیا ماهیت مقید به وجود را ما موضوع قرار دادیم؟

یعنی می گوئیم الانسان الموجود، موجود؟ اینکه مقصود نیست این می شود ضرورت بشرط محمول. یا اینکه این ماهیت را مقید به عدم قرار دادیم موضوع. می گوئیم: «الماهیت المعدومه موجود»، اینکه تناقض در آن بوجود می آید یا حتی ماهیت مقید به اطلاق هم موضوع واقع نمی شود. نمی گوئیم «الماهیه بقید الاطلاق» باز بقید الاطلاق هم آبی از حمل وجود و حمل وجود است.

لذا آنجا آمدند يك شق چهارمی را درست کردند. نه ماهیت موجوده نه ماهیت معدومه نه ماهیت مطلقه. گفته اند آن ماهیتی که موضوع واقع می شود، ماهیت معرات است، یعنی عاری از قید و عاری از اطلاق است. بدون هر قیدی نه قید وجود نه قید عدم نه قید اطلاق، خالی از هر گونه قیدی، این را ما موضوع قرار می دهیم و وجود را بر او حمل می کنیم.

در ما نحن فیه هم همین طور است در ما نحن فیه این حکمی که ما می آیم در اینجا در نظر می گیرد مولا این حکم را ذات خود حکم اقتضای ثبوت و وجود و انحفاظ دارد. هم در فرض عصیان هم در فرض اطاعت. نه مقید به اطاعت است، نه می توانیم بگوئیم نسبت به اطاعت اطلاق دارد، در این قسم سوم هم اطلاق و تقیید لحاظی محال است، هم از باب غرض، خوب اطلاق و تقیید ذاتی بر می گشت به اینکه باید غرض مولا یا به نحو مطلق باشد یا به نحو مقید باشد. اینجا باز آن هم می فرمایند نمی شود چون یا طلب محال لازم می آید، تحصیل حاصل یا اجتماع ضدین و نقیضین لازم می آید.

لذا در این قسم سوم می فرمایند موضوع خطاب که عبارت از مکلف است، نمی شود مکلف ممتثل را موضوع قرار بدهد، بگوید برای مکلف ممتثل نماز واجب است. نمی شود مکلف را به قید اطلاق چه ممتثل چه عاصی قرار بدهد این هم امکان ندارد، خود مکلف به ذاته اقتضای وجود دارد در فرض عصیان و در فرض اطاعت.

البته عرض کردم در احکام واجب این تعبیر را می کنند. در واجبات می فرمایند حکم به ذاته اقتضاء دارد وضع فعل و رفع ترك را، یعنی وقتی می فرماید صل این صل اقتضای این را دارد که شما صلاة را بیاور و ضدش را ترك بکن رفع کن ترك را در تحریم عکسش است، یعنی حکم اقتضا دارد، رفع را بذاته و وضع ضدش را، این حالا تعبیر و فرقی است که بین وجود و تحریم هست.

علي اي حال می فرمایند اینکه بگوئیم مکلف یا عاصی است یا ممتثل، این جزء نه اطلاق و تقیید ذاتی است نه اطلاق و تقیید لحاظی يك اشکالی البته در اینجا مطرح می کنند و جواب می دهند و آن این است که بالاخره آیا تقسیم مکلف به ممتثل و عاصی جز انقسامات ثانویه است یا اولیه کدامیک از اینهاست که این را فردا عرض می کنیم حتما این را پیش مطالعه بفرمایید.